

شیوه‌های مرزبندی در روزگار باستان

هرچند ماه يك بار از طریق وسایل ارتباط جمعی اعلام می‌شود که دولت برای تعیین و نقطه‌گذاری مرزهای مشترك ایران با کشورهای همسایه، گروهی را گسیل می‌دارد. اینان با نمایندگان اعزامی کشور ذینفع می‌نشینند و روی ضوابط و معیارهایی که دارند، مأموریت خود را انجام می‌دهند.

تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد، مرزبندی سابقه بسیار طولانی دارد، بطوریکه این مسأله در اسطوره نیز وارد شده و گاهی نقشهای بسیار جالبی را در ایجاد و تدوین آن ایفا کرده است.

انواع خط‌مرزها و تعیین و تحدید قلمرو و سرزمین هر يك از نژادها، دولت‌ها، ملت‌ها، ادیان، تمدنها و فرهنگها در روزگار کهن و میانه، آیینی جالب و داستانی دلکش دارد، گویی تاریخ، از روزگاران بس قدیم تا روزگار معاصر، ساخته و پرداخته رویدادها و جنگ و خونریزی‌هایی است که بشر برای نگهداری و یا بهم ریختن و تجاوز از این خط‌مرزها براه انداخته است.

نکارندهٔ این یادداشت با ضوابط علمی و جدید مرزبندی بکلی بیگانه است. آنچه در این سطور تقدیم علاقمندان می‌شود، حاصل چند فقره یادداشتی است که ضمن مطالعه در متون ایرانی و اسلامی فراهم آمده و نموداری از سوابق و شیوه‌های گوناگون این کار، دردنیای اسطوره، حماسه و تاریخ روزگار باستان می‌باشد. امید است دانشجویان تاریخ و فرهنگ سیاسی و پژوهندگان دانش مردم‌شناسی را مفید فایده‌ای بوده و دانش پژوهان جوان ایرانی را در زمینهٔ «زبان فارسی و فرهنگ ملی» کلید و راهنما باشد.

* * *

بنا بر اساطیر سامی و روایات مورخین اسلامی، نخستین مبتکر تحدید و تعیین نوار مرزی حضرت نوح بوده است. او باروش خاصی، جهان شناخته شدهٔ عصر خود را بین پسرانش تقسیم کرد. نوح در این کار از عوامل گوناگون ارضی و طبیعی سود جست و از همه جالبتر اینکه، حتی عامل باد را نیز در تقسیم‌بندی خود دخالت داده است. مورخ بزرگ ایرانی محمد بن جریر طبری، از قول زهری و شعبی می‌نویسد: «... و چون طوفان بیامد و مردم زمین هلاک شدند و نوح و خاندان و هم‌راهانش از کشتی فرود آمدند زمین را میان فرزندان خویش تقسیم کرد: وسط زمین را به سام داد که بیت المقدس و نیل و فرات و دجله و سیحان و جیحان و فیشون است و از فیشون تا شرق نیل، وزشگاه باد دبور به حام داد. از آن سوی فیشون تا وزشگاه باد صبا قسمت یافت کرد...»^۱

۱ - محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده.

در این تقسیم و تحدید، غیر از يك تقسیم بنسب عادی و سیاسی با ضوابطی مبتنی بر باد و خاك و آب، سایه افسانه آمیز واقعیتی تلخ که تاریخ معاصر بشدت با آن درگیر می باشد نهفته است و آن مسأله نژاد و احیاناً مقدمات پیدایش فاجعه تبعیض نژادی است. در چگونگی این نظر، طبری و دیگر مورخان را روایت چنین است: «از وهب بن منبه روایت کرده اند که سام پسر نوح پدر عربان بود و حام پدر سیاهان بود و یافت پدر ترکان و پدر یاجوج و ماجوج بود که بنی عم ترکانند.»^۱ همو از قول ابن اسحاق گوید: به پندار اهل تورات این نفرین نوح علیه السلام بود که به پسر خود حام کرد و چنان بود که نوح بخفت و عورتش نمایان شد و حام بدید و نپوشید و سام و یافت دیدند و جامه ای بر آن انداختند و عورت پدر بیوشانیدند و چون از خواب برخاست و رفتار حام و سام و یافت را بدانست گفت: خدا، پروردگار سام را برکت دهد و حام بنده دو برادر خویش باشد و یافت را خدا پاداش دهد و به مقر سام درآید و حام بنده آنها باشد.»^۲ در ترجمه تفسیر طبری نیز میخوانیم:

«پس خدای چون خواست که آدم را بیافریند او را از ادیم زمین آفرید و ادیم زمین روی زمین باشد، و از بهر آن بود که او را از همه روی زمین آفریده بود. از مشرق تا مغرب چهل گز گل فرمود تا برداشتمند و مر آدم

۱ - محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم

پابنده، جلد اول ص ۱۴۲

۲ - محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم

پابنده، جلد اول ص ۱۴۳

را از آن گل بیافرید و بدان گل اندر سیه بود و سپید بود و سرخ بود [وزرد بود] و سخت بود و مست بود و سنگ بود : و سنگ ریزه بود، و اکنون از بهر آنست که فرزندان آدم سیاه هست و سپید هست و سخت است و نرم است و از هر گونه‌ای هست ...^۱ طبری در جای دیگر گوید : « دیگری به جز ابن اسحاق گوید که نوح در حق سام دعا کرد که پیمبران و رسولان از نسل وی باشند و در حق یافث دعا کرد که شاهان از نسل وی باشند و در این مورد او را بر سام مقدم داشت و در حق حام نفرین کرد که رنگش بگردد و فرزندان او بنده فرزندان سام و یافث شوند .^۲ »

۱- ترجمه تفسیر طبری ، مجلد دوم ، بتصحیح و اهتمام حبیب یغمائی،

ص ۳۱۶

۲ - محمد بن جریر طبری ، تاریخ الرسل والملوک : ترجمه ابوالقاسم پاینده ، جلد اول ص ۱۴۵ ایضاً رک ص ۵۷ تاریخ طبری ، روایت ابو موسی اشعری .

ماجراى نفرین نوح در منابع یهودی چنین آمده است : نوح بفلاحه زمین شروع کرد و تا کستانی غرس نمود و شراب نوشیده مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خیر داد و سام و یافث ردا گرفته بر کتف خود انداختند و پس رفته برهنگی پدر خود را ندیدند و نوح از مستی خود بهوش آمده دریافت که پسر کهترش باوی چه کرده بود . پس گفت کنعان ملعون باد برادران خود را بنده بندگان باشد و گفت « مبارک باد یهوه خدای سام و کنعان بنده او باشد . خدا یافث را وسعت دهد و در خیمه های سام ساکن شود و کنعان بنده او باشد ... » رک : کتاب مقدس ، سفر پیدایش . باب نهم ، ۲۱ تا ۲۸

اخبار مذکور، نه تنها ما را به بنیادهای اساطیری تقسیمات نژادی و نژاد شناسی راهنمایی میکند، بلکه نفرینی که نوح در حق حام و نژادش کرده است، پژوهشگر را به سرچشمه های افسانه برتری نژاد سفید و تب نژاد پرستی و نامردمیهای پس از آن نیز هدایت میکند. بدین ترتیب دستمایه قصه « یونانی و بربر، اسرائیلی و گوئیس، عرب و عجم و بالاخره سیاه و سفید فراهم آمد و از قرن ۱۸ بعد کسانی چون کنت دو بولن و یلیرز، کریستوفر ماینزر و کنت گوینو،^۱ درصدد « صورت علمی » بخشیدن باین قصه نازیبا برآمدند و به تسلط اساطیری اولاد سام و یافت بر اولاد حام، جنبه مدنی و اجتماعی و تاریخی دادند و ندای آسمانی « ان اکرمکم عندالله اتقیکم » را ناشنیده انگاشتند.

تاریخ اساطیری ایران، فریدون پیشدادی را پیشگام و مبتکر مرزبندی میداند و در تاریخ بلغمی آمده است: «... او (فریدون) را سه پسر بود، مهترین را [نام] طوج و میانگین را سلم و کهنترین را نام ایرج، و آفریدون هم بزندگی خویش جهان میان فرزندان قسمت کرد و بسه بهر کرد ناحیت ترک و خزران و چینستان و زمین مشرق طوج را داد و او را فغفور نام کرد، و زمین عراقین جمله بصره و بغداد و واسط و یارس و [ناحیتش و آن کجا میان جهان بود و آبادان تر بود و زمین [سند و هند] حجاز و یمن همه ایرج را داد و آفریدون از همه فرزندان او را دوست تر داشتی و ولایت او را بدو باز خواندی ایران شهر، و

۱ - دکتر منوچهر تهرانی، کتاب هفته، شماره ۸۸، مفهوم کلی نژاد و

بررسی نژاد قوم ایرانی ص ۱۰۲

زمین مغرب و روم [و روس و سقلاّب و آذربایگان و ارّان و کرج تمامیت مر سلم را داد و] او را قیصر نام کرد ... هر سه پسر به پادشاهی نشستند [آنگاه] طوج و سلم عهد پدرا را شکستند و بر برادر کهنتر حسد بردند... با او حرب کردند و او را بکشتمند و جهان بدو نیم کردند ...^۱ . این تقسیم و مرزبندی در شاهنامه فردوسی چنین آمده است :

| | |
|--------------------------------|---|
| نهفته چو بیرون کشید از نهان | بسه بخش کرد آفریدون جهان |
| یکی روم و خاور دگر ترک و چین | سیم دشت گردان و ایران زمین |
| نخستین بسلم اندرون بنگرید | همه روم و خاور مر او را سزید |
| دگر تور را داد توران زمین | ورا کرد سالار ترکان و چین |
| از ایشان چون نوبت به ایرج رسید | مر او را پدر شاه ایران گزید |
| هم ایران وهم دشت نیزه و ران | هم آن تخت شاهی و تاج سران |
| بدو داد کو را سزا بود تاج | همان کرسی و مهر و آن تخت عاج ^۲ |

حماسه سرای بزرگ طوس و شاید روند اسطوره ، پس از تصویر صحنه های دردآور و عبرت انگیز دسیسه ، برادرکشی ، سوک ایرج و آهنگ فریدون و منوچهر به خونخواهی فرزندی و نیا ، در شاه بیمنی حوادث ناگواری را در تاریخ ایران پیش بینی کرده است که نقل آن خالی از فایده نخواهد بود . آنجا که میگوید :

۱- ابوعلی محمد بن محمد بلعمی ، تاریخ بلعمی ، بتصحیح ملك الشعراء

بهار ص ۱۴۸ و ۱۴۹ . ایضاً رک : تاریخ طبری ، جلد اول ص ۱۵۳

۱- شاهنامه فردوسی^۵ . چاپ مسکو . جلد اول ص ۹۰ و ۹۱

درختی که از کین ایرج برست بخون برگ و بارش بخواهیم شست^۱
 در تاریخ طبرستان نیز میخوانیم: فریدون « از خدای درخواست
 که خون ایرج هدر نشود، دختر او را به یکی از برادرزادگان خویش
 داد، ببرکات عدل و احسان او دعا با جابت مقرون شد، از آن دختر
 پسری آمد، پیش فریدون شدند و او را بردند، گفت ماند چهرش چهر
 ایرج و خواهد کینش ... »^۲

ناگفته پیداست که درخت کین ایرج طی چند هزار سال دوران
 اساطیری و تاریخی ایران همواره از خون کین خواهی آبیاری شد و
 جنگهای ایران با توراتیان و جانشینان دوره تاریخی آنان و همچنین
 جنگهای ایران با امپراطوری روم مصداق بیت حکیم طوس است.

بررسی تطبیقی بین دو تقسیم بندی فریدون و نوح از حوصله این مقال
 خارج است فقط بذکر این نکته اکتفا می کنیم که تقسیم بندی نوح نوعی
 تحدید نژادی بود، اما در دور نمای مرز بندی فریدون، نقطه پیدایش
 بی چون و چرای ملیت و میهن ایرانی و کشور ایران و ممالک مجاور
 آن روزگار نهفته است.

حماسی ترین روشی که در تاریخ اساطیری برای تعیین نوار
 مرزی بکار رفته است، سبک و شیوه آرش کمانگیر می باشد، این سردار

۱- شاهنامه فردوسی چاپ مسکو جلد اول ص ۹۰ و ۹۱

۲- بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان،

بتصحیح عباس اقبال، ص ۶۰

نام‌آور ایران پیشدادی، حکمیت جان‌گسل^۱ را بین منوچهر و افراسیاب پذیرفت که بموجب آن قرار بود، او تیری از آمل! پرتاب کند و تیرش در هر نقطه‌ای که بنشیند، آن نقطه به عنوان مرز دو کشور شناخته شود. طبری می‌نویسد: «... و افراسیاب پسر فشنک پسر رستم پسر ترك که ترکان بدو انتساب دارند پسر شهراسب و به قولی پسر ارشسب پسر طوج پسر افریدون... شصت سال پس از کشته شدن طوج و سلم به جنگ منوچهر آمد و او را در طبرستان محاصره کرد.

آنگاه افراسیاب و منوچهر صلح کردند که تیر یکی از مردان منوچهر بنام ارشسیاطیر هر کجا رسد آنجا را حدود مملکت دانند...

۱- در داستانهای ایرانی آمده است: «... میان ایران و توران سالها جنگ و ستیز بود... عاقبت دوطرف رضا دادند... تا ازمازندان تیری به جانب خاور پرتاب کنند، هر جا تیر فرود آمد همانجا مرز دو کشور باشد... تا در این گفتگو بودند فرشته زمین «اسفندارمذ» پدیدار شد و فرمان داد تیر و کمان آوردند و آرش را حاضر کردند... فرشته زمین بآرش گفت تا کمان بردارد و تیری بجانب خاور پرتاب کند. آرش دانست که پهنای کشور ایران به نیروی بازو و پرش تیر او بسته است و باید توش و توان خود را در این راه بگذارد. پس برهنه شد و بدن خود را بشاهنشاه و سپاهیان نمود و گفت ببینید که من تندرستم... اما میدانم که چون تیر را از کمان رها کنم همه نیرویم با تیر از تنم بیرون خواهد رفت و جانم فدای ایران خواهد شد. آنگاه آرش تیر و کمان را برداشت و بر قلّه دماوند برآمد و به نیروی خداداد تیر را از پشت رها کرد و خود بی‌جان بر زمین افتاد...» رک: احسان یار شاطر، داستانهای ایران باستان، داستان آرش کمانگیر، ص ۱۳ و ۱۴

بعضی‌ها این نام را کوتاه کرده ایرش گویند و ارشیاطیر تیری درکمان نهاد و رهاکرد و نیروی بسیار داشت و تیرش از طبرستان تا رود بلخ رسید و آنجا افتاد و رود بلخ حد ترکان، پسران طوج و پسران ایرج شد...^۱ بلعمی در حماسه آرش چنین نوشته است: « افراسیاب ... به حرب منوچهر آمد ... و او را اندر زمین طبرستان به حصار کرد ... و منوچهر بزمین طبرستان بشهری که نامش آمل است به حصار بود ... اکنون بدین کتاب اندر محمد بن جریر ایدون گوید که صلحشان بر آن شرط بود که حدی بنهند میان زمین ترك و آن عجم ... و چنان گفتند که مردی بنگرید بلشکر منوچهر اندر که از وی قوی تر کس نباشد و تیری بیندازد، هر کجا تیر وی بیفتد آنجا سرحد ملکشان بود، ... صلح نامه بمبشند چنمین، منوچهر مردی قوی بنگرید اندر همه سپاه خویش نام او آرش بود که بر زمین از او تیر اندازتر مردی نبود و قوی تر، و او را بفرمود که بر سر کوه دماوند شو ... و آن تیر بینداز بهمه نیروی خویش تا خود کجا افتد، و او از سر آن کوه تیر بینداخت بهمه نیروی خویش، تیر از همه زمین طبرستان] و زمین گرگان و زمین نیشابور و از سرخس و هم یابان مرو بگذشت و بر است جیحون افتاد. »^۲

ابوریحان بیرونی، دانشمند و محقق بزرگ ایرانی را در این

۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده.

جلد اول ص ۲۹۰

۲- ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی . تاریخ بلعمی . بتصحیح ملک -

الشعراء بهار . ص ۳۴۶ تا ۳۴۹

ماجرا روایتی دیگر است و در کتاب الفهیم می‌نویسد: «تیرگان چیست سیزدهم روز است از تیر ماه. و نامش تیر است هم نام ماه خویش و همچنین است بهر ماهی آنروز که نامش باشد او را جشن دارند و بدین تیرگان گفتند که آرش تیر انداخت از بهر صلح منوچهر که با افراسیاب ترکی کرده است بر تیر پرتابی از مملکت و آن تیر گفت؟ او از کوه‌های طبرستان بکشید تا سوی بخارستان.»^۱

بطوریکه ملاحظه می‌شود، بیرونی حتی روز و ماه این مراسم را نیز قید کرده است. از قراین و مدارک چنین پیداست که حماسه تیر آرش که انگیز آن چنان روح و ذهن نیاکان ما را تسخیر کرده بود که قرنهای متوالی خاطره این روز بزرگ را بنام تیرگان جشن می‌گرفتند. ابن اسفندیار نوشته است: «... در بسیار کتب نازی و پارسی نظاماً و ثراً ذکر این تیر انداختن نبشتند و بعضی گفتند به طلسم و نیرنج انداختند والعم عندالله. و دو تیر انداختن است که عجم را بدان فخر است بر اهل سایر اقالیم یکی این»^۲ و دیگری تیری است که وهرز سردار ایرانی به پیشانی ملک حبش نشانده است.^۳

۱ - ابوریحان بیرونی. الفهیم لاوائل صناعة التتجیم. بتصحیح جلال

همایی، ص ۹

۲ و ۳ - بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان بتصحیح عباس اقبال، ص ۶۰-۶۶. در اغلب کتب و تذکره‌های فارسی به مناسبتی از حماسه آرش و حد و سد تیراندازی او سخن به میان آورده‌اند، حتی در مورد نسب آرش نیز مطالبی نوشته‌اند که بحث در آن از حوصله این نوشته خارج است.

روشی که هم امروز در روستاهای ایران برای تعیین مرز اراضی زراعی بکار میرود، عبارت از چیدن چند تکه سنگ است که در روستا - های آذربایجان « کلك » مینامند. در روزگاران کهن، در مرز بین دو کشور، این عمل بابنا نهادن شهری در مرز انجام میگرفت. در کتاب شهرهای ایران آمده است: « اسفندیار پسر گشتاسب شهرستان نواز را در بلخ بامی بنا کرد و آتش ورجاوند بهرام را در آنجا مستقر کرد و نیزه خویش را در آنجا زد و به یبوخاقان و سنجه پیک خاقان و چول خاقان و بزرگ خان و گهرام و گژاب و ارجاسب هیوان شاه پیغام فرستاد که باین نیزه من نگرید. هر کس به لرزش این نیزه من نکرد، چگونگی میتواند بایران شهر بتازد؟ »^۱

جزو علل و توجیهاات گوناگونی که تاکنون برای پیدایش اسطوره اظهار شده است، شاید بتوان این نظر را نیز ارائه و اضافه کرد که هرگاه که انسان از توجیه علمی پدیده های طبیعی و انسانی عاجز آمده است، برای تسکین و ترضیه حس کنجکاو خود، دست به ابداع و آفرینش اسطوره زده است. بدین ترتیب اسطوره، در عین حال، « صورت » و نوعی راه « حل » مسائل ناشی از خصوصیت « چون و چرا » طلبی انسان فلسفی است بامنطقی خاص و زبانی رمزی و برداشتی « سمبلیک ». صورت اکثر این مسایل در دو دیدگاه « علمی - تاریخی » و

۱ - کتاب شهرستانهای ایران. باهتسام مارکوارت. رم. ۱۹۳۱، ص ۱

« اساطیری » تقریباً همسان است و تنها روش و راه حل آنهاست که از دو دیدگاه یاد شده متفاوت می‌باشد. انسان اندیشمند از روزگاران بس کهن درصدد یافتن جواب به « چونی و چرایی » پیدایش خود، زمان و مکانی که در آن زندگی میکند، و . . . می‌باشد، منتهی روزی منطق بند هسنی و سفر آفرینش پاسخ‌گوی این سؤالات بود و در یک مرحله از تاریخ تمدن نیز، منطق علمی علمدار این میدان شده‌است. هر دو منطق در طول زمان با اندکی تقدم و تأخر حرکت کرده و در خیلی از نقاط وجهات گستره تاریخ بموازات یکدیگر نیز راه یافته‌اند. از سوی دیگر آنچه امروزه « علم » نامیده می‌شود بیشتر جنبه آماری و تقریبی دارد تا تحقیقی. بدین ترتیب باز یک گام شک آمیز بین صلاحیت روشهای « علمی مطلق » و روشهای « اسطوره‌ای و کشفهای شهودی » باقی میماند. پس بی آنکه پای‌بند منطق اساطیری باشیم، باید این واقعیت را نیز بپذیریم که اتکاء محض به مبانی یک روش تقریبی بنام « منطق علمی » نباید ما را یکسره از عنایت به منطق اسطوره‌ای باز دارد. هدف از طرح این بحث معترضه و شاید غیر لازم، رساندن این مطلب است که به دنبال هر راه حل اسطوره‌ای، بعد از مدتی توجیه علمی یا بهتر بگوئیم روش عملی آن نیز پیدا شده است. هنوز پرواز کی کاوس و محرکهای عقابی سفینه او از یادها نرفته و مرکب داستانهای ژول ورن خشک نشده بود که نیمه دوم سده بیستم میلادی شاهد جولان انسانها در ماوراء جو و تسخیر کرات آسمانی شد. همچنین پایای تلاش ابرقدرتها در راه تسلط بر فضا، توجه به فلسفه وجودی رمانها و فیلمهایی چون بیستازان فضا و

غیره ، در خارج از محدوده تجاری این قبیل کارها ، الهام دانشمندان علوم فضایی در تحقق بخشیدن به برخی از جنبه های تخیلی آنها ، خالی از فایده نیست . زیرا به اعتباری ، محل نشو و نمای دنیای تعقل در اندرون جهان تخیل قرار دارد !

در حالیکه روشها و معتقدات درخور اعتنای افکار عمومی و مستند مورخین قدیم در مورد روشهای اساطیری به اعتبار خود باقی بوده و گنجینه متون گرانقدر فارسی از باز پرداخت قصه نوح و حماسه آرش که منجر به نوعی تحدید نژادی و ملی شد ، نپرداخته بود ، که دانشی مردی گمنام سال ۳۷۲ ه . اثری بسیار ارزنده بنام حدود العالم من المشرق الی المغرب ، در توجیه « تاریخی- علمی » خیلی از مسایل مورد بحث در این نوشته را به رشته تبیین و تحریر درآورد .

مؤلف حدود العالم بی آنکه با دانش نوپای عصر حاضر یعنی مردم شناسی آشنایی داشته باشد ، برداشتی که در این کتاب داشته ، مبتنی بر قوانین و قوالب حاکم بر این علم بوده است و تحت تأثیر ضوابط « فرهنگ علمی » زمان خود و تجربیات تاریخی این ملت و آنچه آنکه « اندر کتب پیشینگان یافته و با اخبارها شنیده »^۱ است ، اصول علمی تحدید و مرز بندی را در فصل « سخن اندر ناحیتهها » چنین آورده است : « ناحیتی از ناحیتهها به چهار روی جدا گردد : یکی باختلاف آب و هوا و زمین

۱- حدود العالم من المشرق الی المغرب . بکوشش دکتر منوچهر ستوده ،

و گرما و سرما. و دوم باختلاف دینها و شریعتها و کیشها و سیم باختلاف لغات و زبانهای مختلف و چهارم باختلاف پادشاهیها. ^۱، نویسنده در طی سطور مذکور، بوضوح هرچه تمامتر سخن از محیط طبیعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بمیان کشیده و برای تأمین وحدت سیاسی، عوامل فوق‌الذکر را مهم شمرده است. همو دنبال این بحث را چنین ادامه میدهد: «و حد ناحیتی از حد ناحیتی دیگر به سه چیز جدا شود: یکی به کوهی خرد یا بزرگ کی میان دو ناحیت بگذرد و دوم به رودی خرد و بزرگ کی میان دو ناحیت برود و سیم بیابانی خرد یا بزرگ کی میان دو ناحیت اندر باشد.» ^۲

نویسنده گمنام حدود العالم، ربع مسکون دنیای خود را، بر طبق ضوابط مزبور به پنجاه و یک ناحیه تقسیم میکند و پس از ذکر اسامی آن، توضیح میدهد که «هر ناحیتی از این نواحی مقسومست باعمال و اندر هر عملی شهرهاست بسیار...» ^۲

مؤلف پس از ارائه این دو دیدگاه بسیار دقیق علمی، وقتی بر سر مسأله تقسیم بندی رومیان میرسد، می‌گوید: «اما رومیان گفتند که همه آبادانی جهان سه قسم است: یک قسم آنست کی مشرق وی دریای اقیانوس مشرقست و ... جنوب وی بحر اعظم است تا بقلزم مغرب ...»

۱ - حدود العالم ص ۵۷

۲ - حدود العالم ص ۵۷

۳ - حدود العالم ص ۵۹

تا بخلیج قسطنطنیه . . . »^۱ . در تقسیمات رومی ، غالباً مرزهای آبی ، دریائی و اقیانوسها مورد نظر است . مطالعه این شیوه ، انسان را بی اختیار بیاد روزگاری از تاریخ روم میاندازد که معیار حل هر مسأله‌ای را جهت و لبه شمشیر سربازان امپراتوری روم تعیین میکرد ، یا بهتر بگوئیم نوعی مرزبندی استعماری بر حسب سیادت نیروی دریایی و زمینی روم .

در دوران تاریخی این سرزمین ، بویژه پس از روی کار آمدن حکومت‌های ایرانی ، به ترتیب دو دیدگاه علمی و سوق‌الجیشی ، جز در موارد استثنایی ، ناظر بر امر تحدید و مرزبندی بوده است . در تقسیمات داخل‌کشور^۲ ، تقریباً روش مشابه آنچه در حدود العالم آمده رعایت میشد ولی در مرز بندی سیاسی با کشورهای همسایه ، بالطبع مسایل و مصالح

۱- حدود العالم ص ۵۷ و ۵۸

۲- بنا بر مندرجات سنگ نوشته‌ای بر آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم ، تقسیمات دهیوهای ایرانی و غیر ایرانی بشرح زیر آمده است : داریوش شاه میگوید : بخواست اهورامزدا اینست کشورهای که جدا از پارس گرفتم . بر آنها فرمانروایی کردم ... ماد - خوزستان - پارت - هرات - بلخ - سغد - خوارزم زرننگ - رنج - ثت گوش - گندار - هند - سگهای تیزخود - سگهای هاوم نوش بابل - آشور - عربستان - مصر - ارمنستان - کپدوکیه - لیدیه - یونان - سگهای آنور دریا - سکودر - یونانیهای سپر روی سر - لیبیا - حبشی‌ها - اهالی مک کارسها . « رک : مجله بررسیهای تاریخی . شماره ۶ سال ششم . آرامگاه داریوش بزرگ . از علی سامی .

سوق الجیشی حاکم و ناظر بر روش کار بود. همچنین آنچه از خلال مندرجات کتابها برمی‌آید، سه نوع مرزبندی از نقطه نظر مسایل سوق الجیشی مطرح بوده است: رودها، کوهها و گذرگاهها و دربندهای آن، و بالاخره يك منطقه وسیع نیمه مستقل که باصطلاح نقش «خلاء» را بین سرزمینهای ایرانی و اقوام مهاجم و کشورهای همجوار به عهده داشته است.

– بنا بر يك حدس تاریخی و احتمالاً يك فرض سوق الجیشی، پیدایش نخستین مرز آبی در تاریخ ایران مربوط به سال ۶۱۱ ق. م. است که «پس از فتح نینوا بدست مادها و ضمیمه شدن قسمتهای شرقی کشور آشور به کشور ماد، رود دجله سرحد غربی را تشکیل داده است»^۱ – روایت هرودت^۲ در جنگی که به سال ۵۸۵ ق. م. بین حکومت ماد و لیدی اتفاق افتاد، بموجب مصالحه و توافق طرفین، رودخانه

– برهريك از سرزمینهای مذکور غالباً شاهی نیمه مستقل فرمان میراند و همه آنان تابع شاه شاهان بودند. سایه‌ای از این تقسیم بندی تا اواخر دوران قاجاریه نیز بچشم می‌خورد. در این دوره به هريك از استانهای بزرگ مملکت می‌گفتند، مثلاً مملکت خراسان، مملکت آذربایجان و ... و بر مجموع این مملکتهای که کشور ایران را تشکیل میداد، ممالک محروسه می‌گفتند.

۱- امستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه دکتر محمد مقدم ص ۴۴. ایضاً: مجله بررسیهای تاریخی. شماره مخصوص دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران. مقاله قلمرو شاهنشاهی هخامنشی از دکتر حسینقلی ستوده.

هالیس بعنوان سرحد دو کشور تعیین و شناخته شده است.^۱
 - بارها آمو دریا، سیر دریا و رودخانه سند، در شمال شرق و
 مشرق، خط مرز ایران با اقوام آسیای میانه و هند قید شده است که
 ذکر وقایع آن موجب اطمینان خواهد بود.
 حال که سخن از مرزهای آبی کشور در دورانهای گذشته گفتیم،
 جا دارد اشاره‌ای هم به وقایع تعیین مرزهای آبی ایران در دوسده اخیر
 نمائیم:

- در سال ۱۲۴۲ ه. ق. بموجب معاهده ترکمان چای که اراضی
 و ایالات ماورای ارس ازبیکر ایران جداگشت، رودخانه ارس خط مرز
 بین دولت قاجار و روسیه تزاری تعیین شد.

- همچنین در دهه اخیر سده چهاردهم ه. ق. نسل حاضر شاهد
 دو فقره مبارزه شرافتمندانه مردم ایران برای احراز حق حاکمیت ملی
 در آبهای خلیج فارس و اروند رود بوده است. جریان این اقدامات از
 طریق وسایل ارتباط جمعی پخش شد.

- از تنگه‌هایی که بعنوان مرز سوق الجیشی در تاریخ ایران نقشی
 داشته است، دربند یا باب الابواب را میتوان نام برد. از هردوت تا
 مورخین اسلامی و ایرانی مطالبی در این خصوص نوشته‌اند. این گذرگاه
 درین سرزمینهای ایرانی و اقوام ساکن ماوراء قفقاز واقع بود. حکومتهای
 ایرانی همواره در این منطقه قراگاههای نظامی و دفاعی مستحکمی
 برقرار میکردند. حمزه اصفهانی نوشته است که خسرو انوشیروان سدی

۱- امستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر مقدم، ص ۴۵

دردربند بنا کرد که طول آن از دریا تا کوه حدود بیست فرسخ است ...^۱

از دیدگاه مسایل دفاعی مرزبندی دیگری نیز در کشور ایران مرسوم بوده است که میتوان آنرا « مرزهای دفاعی » نامید. علت پیدایش نوع اخیر را باید در وسعت قلمرو شاهنشاهی ایران، دوری مناطق سرحدی از پایتخت و بالاخره عدم وسایل ارتباطی سریع و نقل و انتقال نظامی جستجو کرد. بارها در تاریخ میخوانیم که اقوام مهاجم از ماوراءالنهر و دربند به ایران حمله کرده شهرها و آبادیهای سر راه خود را به باد غارت و چپاول میدهند و بمحض ورود قوای دولتی، مهاجمان بدون مقاومت زیاد اراضی اشغالی را تخلیه می کنند. ظاهراً این امر دو مشکل بزرگ را سر راه حکومتهای مرکزی قرار میداد:

— اقوام بدوی آبادیهای ایرانی را به یغما میبردند و از این راه ضرر و زیان وارد میکردند.

— دیگر اینکه، اصولاً وجود اغتشاش در یک منطقه آنهم از طرف اقوام غیر ایرانی برای شاهنشاهی ایران قابل تحمل نبود و چون مرزبانان برگماشته دولت مرکزی بودند، احتمالاً شکست مرزبان یک منطقه از عدهای یغماگر، نوعی اهانت و شکست دولت مرکزی محسوب میشد، بنا بر این حکومتهای ایرانی سعی میکردند درمضان مستقیم این نوع

۱ — حمزة اصفهانی، سنی ملوك الارض والانبیاء. ترجمة دكتور جعفر

شمار ص ۵۵ و ۵۶. ايضاً رك: مجلة برسيه‌های تاريخی، سال هفتم شماره ۱. مجید یکتایی، مقاله شهر باستانی دربند و حصار آن.

نهمتها قرار نگیرند. روی این اصل و شاید دهها علت دیگر در مناطق نسبتاً وسیعی از سرحدات، اقدام با استقرار حکومتهای نیمه مستقل کردند و به سران آن حتی لقب شاهی دادند. باین ترتیب سلسله شروان شاهان^۱ و خوارزمشاهان^۲ در تاریخ ایران پیدا شدند که نقش اساسی آنها حراست از حدود و نفوذ کشور بود و هرگاه که حکومتهای مرکزی در صدد ساقط کردن این نوع حکومتها برآمده اند، عواقب نامطلوبی را بسیار آورده است از آن جمله در علل پیشرفت چنگیز و شکست خوارزمشاه مرحوم اقبال نوشته است: «انقراض دولت قراختائیان و ساختن باطایفه نایمان بهیچوجه صلاح او (خوارزمشاه) نبوده... برانداختن ایشان و مستولی کردن اتباع بی رحم کوچلک خان نایمانی... سدی را که بین مساکن اقوام تاتار و مغول و ممالک اسلامی بود شکست و مدافعین آن سد را که قراختائیان بودند از میان برداشت...»^۳

محمد بن علی شبانکاره ای در مجمع الانساب می نویسد: «خوارزمشاه

۱- «شروانشاه لقب عام ملوک شروان و ... شروان شاهان سلسله هایی که در شروان و حوالی آن حکومت و سلطنت کرده اند». رک. لغت نامه دهخدا ذیل شروانشاه و شروانشاهان.

۲- «خوارزمشاه عنوان عمومی امراء و سلاطین مستقل ولایت خوارزم ... بعد ها ابو العباس مأمون ابن محمد حکمران گرگانج که قسمت مذکور را ضمیمه قلمرو خویش کرد عنوان امرای آن ولایت را که خوارزمشاه خوانده میشدند نیز اختیار کرد...» رک. لغت نامه دهخدا ذیل خوارزمشاهان.

۳- عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۹۶.

قصدها خطا کرد، جمله ملوک و وزراء و خاندان ترکستان باوی بگفتند که لشکر خطا و ختن را هیچکس نجنبانیده است و پیران با او گفتند که ما از پدران شنیده‌ایم که از پس لشکر خطا زنبورخانه‌ای است که لشکر با جوج آنجاست و بدین لشکر مغول را میخواستند و این زنبورخانه را میاشور، بواعث طمع جهانداری سلطان را از استماع این نصایح مشفقانه که ساخت تا برفت و خان خطا را بشکست و خطا را بگرفت.^۱

مرحوم تقی زاده می‌نویسد: «یکی دیگر از اسباب شکست و انقراض دولت ایران (ساسانیان) خبط عظیم سیاسی بود که پرویز در برانداختن سلطنت عربی حیره نمود. این دولت... که منازده نامیده میشود بیشتر از سه قرن... در زیر حمایت دولت ایران بود، مخصوصاً در جنگهای ایران با روم همواره کمک مهمی بایران میداد، بالاتر از همه آنکه سد حائل میان ایران و اعراب صحرای عربستان بود، منقرض ساختن این دولت با جکگذار در سنه ۶۰۲ مسیحی بواسطه قتل نعمان بن منذر آخرین امیر حیره بحکم خسرو پرویز ایران را از سمت جنوب غربی بی مدافع گذاشته و معرض هجوم اعراب بدوی ساخت.»^۲

طول و عرض و کم و کیف انواع مرزبندیها، غالباً منوط به استعداد نظامی و نبوغ سیاسی حکومتهای ایرانی بود؛ گاهی وسیع و زمانی محدود میشد.

۱- نقل از تاریخ مغول مرحوم عباس اقبال ص ۹۶

۲- سید حسن تقی زاده. از پرویز تا چنگیز. ص ۴

اما تاریخ ایران غیر از مرزهای سیاسی، ناظر و شاهد سرحدات و کرانه‌های بسیار گسترده فرهنگی می‌باشد. در بجنوبه تنگناهای مرزهای سیاسی، مرزهای فرهنگی به وسعت و دامنه خود ادامه داده است. در روزگاری که تازیان هر نوع حد و سد سیاسی و نظامی را بهم ریخته و از مرزداران ایرانی مجال پاسداری را سلب کرده بودند، در همان موقع داستانهای شاهنامه و ترانه‌های ایرانی در اعماق جزیره العرب خوانده میشد، یا روزگاری که حمله مغول امان از کشور ایران گرفته بود، غزلیات سعدی و رد زبان اهل ذوق چین و ماچین بوده و آسیای صغیر و شبه قاره هند بطرز شکفت انگیزی در داخل محدوده فرهنگ و مدنیت ایرانی قرار داشت و ... که شرح آن درخور نوشته جداگانه‌ای است.